

## انسان‌های بزرگ همیشه تنها هستند

### مقدمه‌ای بر زیست جمعی

آدمی وجودی در هستی است که دو ماهیت جمع شده در وجودش دارد. از یک طرف فردی است که زندگی می‌کند و نیازهای شخصی دارد و ملزم است برای برآورده ساختن این نیازها، کوشش کند و دست به راهکارسازی بزند. از طرف دیگر چون پیرامون دارد و در محیط زمین زندگی می‌کند، لاجرم ضرورت دارد تا با محیط خود ارتباط داشته باشد و بایسته است در جهت بقا زیستی خود، با تمامی عناصر موجود در کاینات رابطه و تعامل مناسب برقرار نماید. براین اساس بنا بر ماهیت وجودی (روان فردی) و نیاز به اجتماع زیستی (الزامات زیستی در محیط) معمولاً از تنهازیستی دوری می‌کند. این موضوع بدان جهت است که علیرغم نیازهای وجودی-فردی، که او را ملزم به مبارزه و مقابله با دیگر موجودات پیرامون و به خصوص دیگر آدمیان و می‌دارد، ولی با این حال برای برآوری نیازهای عاطفی-روانی و تامین بعدی از آرامش فردی، نیاز هویتی به زیست با دیگر آدمیان دارد<sup>۱</sup>. البته این رویکرد در زیست زمینی، مختص آدمی نیست و در این مورد، آدمی هویتی همگرا با دیگر موجودات زنده در کره خاکی دارد. یعنی همه موجودات در هستی به همکناری نیاز دارند. چه این نیاز روانی و چه غریزی باشد. زیرا که هستی زنجیره‌ای به هم پیوسته از پدیده‌های مختلف است. البته برخی از صاحب نظران حوزه اجتماع-شناسی، همزیستی و همکناری با دیگر موجودات را صرفاً در حد رفع نیازهای خوراکی و گذران زندگی می‌دانند و پرورش و پایش وجودات خوراکی را دقیقاً اولوی پایه‌ای در زندگی بشریت می‌دانند. اینان پرورش گیاهان و موجوداتی مانند گوسفند، گاو، ماکیان، خوک و غیره را نیز در همین راستا می‌دانند. اما با این حال می‌بینیم که همزیستی با پرندگان، سگ، الاغ و خیلی دیگر از موجودات قطعیت دارد و این خود نشانی از نیاز آدمی از زیست با دیگر موجودات است. و چنانچه نگاهی به تاریخ کلان داشته باشیم، می‌توان به همکناری و همزیستی آدمیان با دیگران پی برد و به این نتیجه رسید که از شروع تاریخ بشریت، آدمی با دیگر موجودات زیسته و با تمامی موجودات و وجودات هستی تعامل و مراوده داشته است. یعنی هم با هم‌نوع خود و هم با دیگر موجودات زندگی کرده است چه این همزیستی مسالمت آمیز باشد و چه غیر مسالمت آمیز، ولی به هر صورت نیاز به همزیستی انسان‌ها، نیاز جوهری در کالبد تاریخ است.

اینک که همکناری و همزیستی با دیگر موجودات یقین قطعی دارد و نیاز رابطه‌تقابلی و تعاملی آدمی و حیوان عین متن تاریخ است و ثابت است که موجودات نیاز به همکناری با یکدیگر دارند. باید پذیرفت که آدمی جایگاه خاص خود را داراست و حیوان نیز از جایگاه ویژه خود در تاریخ هستی برخوردار است. حیوان موجودی است که قوه غریزی فاصله دار از انسان و در محدوده رفع نیازهای اولیه را داراست. ولی آدمی انسانی است که با رفع نیازهای اولیه، به نیازهای ثانویه فکر می‌کند و اراده‌اش فراتر از سطح فهم است. حیوان در حد رفع نیازهای اولیه دست به کوشش می‌زند و روش‌سازی می‌کند. اما انسان

---

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد، می‌توان به مقاله رابطه بین پدیده‌های اجتماعی و اقتضای آنان در زمان و مکان - بخش انسان موجود اجتماعی ص ۲ - ۱۸ مراجعه نمود.

به حد و مرزی پایبند نیست و ذهن او می‌کاود و می‌رود. قوای فاهمه، ادراک، شناخت، اراده، استدلال، استنتاج، تاویل و تفسیر انسان قالب‌پذیری حیوانی ندارند و توانش و قابلیت انسان در حد بی‌نهایت سیر می‌کنند. یعنی همانطور که بر اساس نظریه کیهان‌شناسان، هستی و وجود حدی ندارد و بنابر نظریه ادوین هابل جهان در حال انبساط دائمی است. پس چرا ذهن انسان در محدودیت قرار گیرد و اجازه کاویدن در همه چیز نداشته باشد. انسان بنابر مغز فیزیکی و ذهن کاوشگر خود، می‌تواند فکر و اندیشه‌اش را باز کند و در درون هستی و در حد و اندازه هستی پویای نظری و عملی داشته باشد. و همانطور که اندیشمندان فلسفی - روان‌شناسی ذهن انسان را خالق پدیدارها و سازه‌ها می‌دانند، پر واضح است که ذهن انسان در فرایندهای ارادی و غیر ارادی خود، در حال تولید سازه‌های پدیداری مختلف است. یعنی پدیدارسازی و سازه‌سازی انسان اصلاً حد و اندازه ندارد و ذهن می‌پوید و می‌کاود تا پدیده بسازد.

## افزونی عناصر تجمیعی، تفاوت و تنوع را ازدیاد می‌سازد

حال که مبنای جمع‌شدگی و شکل‌گیری جامعه انسانی روشن شد. ولی یقیناً علیرغم نیازهای فردی که هر انسان دارد، این نیازهای اجتماعی هستند که اساس تشکیل یافتگی جامعه شده‌اند. و مسلم است که این انسان‌ها با هم‌کناری و در کنار هم بودن اقدام به رفع نیازها و مشکلاتشان می‌نمایند. این مجموعه انسانی که از انسان‌های گوناگون تشکیل شده، تجمیعی از تفاوت‌ها و اختلافات ذاتی است. و این تفاوت‌ها و دگرگونی‌ها هستند که زاینده تناقض و تضاد در هر مجموعه جانوری می‌گردند. اگر چه هر کلونی جانوری با تضاد و تصادم اعضا درونی آن همراه است، ولی این خصوصیت در جامعه انسانی بروز حتمی‌تر و تعریف‌شدگی بیشتری دارد. جانوران غیر انسانی ذهن پوینده و خلق‌کننده ندارند. بنابر این در راستای غرایز و در چارچوب ماهیت وجودی خودشان است که تحرک دارند و از این قالب خارج نمی‌گردند. اما انسان به جهت مطالب پیش گفته شده، در حال خلق سازه‌ها و تاویلات (توجیه و تفسیر) خاص خود است. و چون هر انسان در حال تولید اندیشه و خیال مخصوص به خود است و تفسیرهای مشخصی را می‌سازد. پس مشخصاً تضاد و تصادم بین انسان‌ها قطعیت بیشتری پیدا می‌کند و فضای تضادسازی و تصادم‌سازی شدت می‌یابد.

با گذشت تاریخی طویل از ظهور انسان بر روی سیاره زمین و با وجود بروز تجربیات گوناگون از برخوردها و ارتباطات بین مردمی، یقیناً امروز رابطه‌ها و تعاملات بین انسان‌ها خیلی پیچیده‌تر از گذشته‌های دور شده و این پیچیدگی نیز در حال افزایش است. این پیچیدگی نیز بیشتر بدان جهت است که هر روز عناصر موجود در زیست اجتماعی افزایش می‌یابند و قاعدتاً و ماهیتاً با وجود عناصر موجود در مجموعه سیستماتیک هستی، رابطه‌ها و تناسبات بین عنصری نیز افزونه می‌یابند و لاجرم پیچیدگی نیز اضافه می‌شود. با این وجود و در بادی این پیچیدگی و درهم‌تنیدگی رابطه بین اجزا اجتماع (سیستم جامعه)، مردم زندگی می‌کنند و سعی دارند تا در این جبر تاریخی و اجتماعی، بهترین زندگی را داشته باشند. اما رابطه‌های پیچیده و درهم‌تنیده درون جامعه، ارتباطات انسانی و تعاملات بین فردی و بین مردمی را نیز سخت‌تر نموده و مردم دچار انواع و اقسام مسائل و مشکلات هدف‌دار و بی‌هدف می‌شوند. معمولاً مردم در فکر زندگی معمولی و عادی خویش هستند و ترفندهای زیستی توده مردم هم شکل و هم گونه است. اما نخبگان اجتماعی بنابر ماهیت نقش و وظیفه‌ای که در

راهبری نظام زیست دارند، درگیر در مناسبات متفاوت می‌باشند. یعنی به طور قطع و یقین جامعه تک راهبردی نیست و همانطور که اذهان انسان‌ها زاینده گوناگونی در راه و روش است، راهکردها و روش‌های راهبری و هدایت بسترهای زیست نیز متفاوتند و نمی‌توان به تک راهی بسنده نمود و دل خوش داشت.

این مقوله بدان معناست که هر چند جامعه از تجمیع یافتگی انسان‌ها تشکیل شده و انسان‌های یکگونه هستند که جامعه را شکل می‌دهند، ولی با این وصف جوامع انسانی درگیر تراوشات فکری و مناسبات فرهنگی و هویتی گوناگون در نظام زندگی هستند و اصلاً یگانگی و وحدت جوامع تصور شدنی نیست. هر جامعه دارای مختصات و ویژگی‌های خود است و نمی‌توان دو جامعه همسان و همانند هم یافت. پس همانطور که تفاوت در بین انسان‌ها وجود دارد، تفاوت در جوامع نیز قطعیت دارد و جوامع در یکسانی بسر نمی‌برند. ولی با این حال در عین این تضادها و تعارض‌ها در بین جوامع گوناگون، باید در نظر داشت که باز هم تمامی جوامع در بسیاری امور هم شکلی و همانندی نیز دارند. همانطور که همه مردم و بوم‌ها از فرهنگ خاص بهره می‌برند و تفاوت‌های فرهنگی محرز است، ولی به هر صورت همه جوامع فرهنگ دارند. با اینکه همه کشورها نظام سیاسی گوناگون و تقریباً غیر مشابه دارند، ولی در هر حال همه کشورها نظام سیاسی دارند و از دولت و حکومت برخوردارند. با آنکه تفاوت منابع خوراکی و اغذیه در بین مردم وجود دارد، ولی با این حال همه از خوراک استفاده می‌کنند. سر جمع اینکه، با وجود پدیداری و زایل شدن تمدن‌ها و جوامع، ماهیت جوهری جوامع تقریباً یکگونه است و انسان در تمام جوامع همان انسان است، منتهی فرهنگ و شیوه زیست انسان‌ها فرق دارد. یعنی اختلاف بین ملت‌ها و بین بوم‌ها الزامی و حتمی بوده و گریزی از این اصل و قاعده نیست. در عین حال باید اضافه کرد؛ ضمن آنکه اختلاف بین ملل قطعیت دارد و جوامع بشری تفاوت‌های ماهوی داند، ولی در یک جامعه انسانی نیز تضاد و گوناگونی موجود است و باز هم اختلاف بین مردم در یک بوم و در یک جامعه نیز موجه می‌باشد. بر این مبنا توده یک بوم و یک کشور تفاوت‌ها و تضادهای حتمی با یکدیگر دارند و همه مثل هم و مشابه هم نیستند. شالوده مطالب بالا بیانگر این موضوع است که با وجود تفاوت‌ها در بین مردم و اینکه مردم در بوم‌های مختلف هویت زیستی متفاوت نیز دارند، پس همه یک گونه رفتار نمی‌کنند و گوناگونی رفتار و اخلاق در هر جامعه، نشانه هویتی (فرهنگی) همان جامعه است. در این راستا بیشتر مردم جامعه، شخصیت عوام گونه دارند و در کار عوام‌بارگی خود فقط در فکر زندگی می‌باشند. و برخی نیز که خواص جامعه هستند و در بسترهای اجتماعی از عوام فاصله دارند، خاص بوده و در کار هدایت و راهبری همه گونه وجوه جامعه می‌باشند. آنان همچنین در ماهیت نقش‌های بزرگ و کوچک (مانند ایل، قوم، محل، خانواده، سازمان‌های کار- اجتماعی، نهادهای مدنی و ...) تحرکات گوناگون و همه جانبه نیز دارند.

## ساخت شخصیت فردی

در کنار مباحث هدایت‌گرایانه و ساخت‌سازانه برای جامعه که موضوعاتی اجتماعی هستند. موضوعی دیگر هم مطرح است که در باب فرد و فردگرایی در جامعه می‌باشد. یعنی موضوعی مستقل از مباحث اجتماعی و جامعه‌وی است. بدین ترتیب که

افراد در راستای زیست اجتماعی، رفتارها و کنش‌های فردی - شخصی مخصوص به خود نیز دارند. و رفتارهای شخصی هر فرد در گروهی شخصیت اوست. در همان حال که افراد درون جامعه صبح تا شام با هم زندگی می‌کنند، اما تک تک همین افراد زندگی شخصی نیز دارند. هر فرد ضمن اینکه شخصیت اجتماعی دارد، از شخصیت فردی نیز برخوردار است. شخصیت اجتماعی هر فرد در گروهی فرهنگ ملی - میهنی، نظام سیاسی، موقعیت جغرافیایی و تمدن خاص خود اوست. اما شخصیت فردی هر شخص ضمن اینکه ریشه در شخصیت اجتماعی بوم خود دارد، هویت ریشه‌دار در خانواده و فرهنگ خرده بومی نیز دارد. بدین مفهوم که شخصیت روانی و مفهومی هر فرد در گروهی وجوه مختلف است. افراد با نوع تربیت خانوادگی، آموزش‌های کودکی، نوع دوستان و ویژگی‌های محیط پیرامونی خودشان است که به نوعی از کسب و یادگیری می‌رسند. شخصیت آنان دقیقاً با نوع آموزه‌هایشان بستگی دارد و در حیطه آموزه‌ها و محیط خود ساخته می‌گردند. پس این چنین است که انسان در مجموعه ترکیبی نوعی از فرهنگ خاص رشد می‌یابد. این همان خط و مرز رشد و شکل‌گیری افراد جامعه است. برخی از افراد جامعه در عوام‌گرایی بسر می‌برند و عوام‌گونه زندگی می‌کنند و باز برخی دیگر خاص می‌گردند و در بسترهای خاص‌گرایانه است که خاص می‌شوند و نخبه اجتماعی محسوب می‌شوند.

## کنش‌های فردی

همانگونه که هر انسان شخصیت فردی خاص دارد، کنش‌های خاص نیز دارد. یعنی کنش‌های هر فرد ریشه در شخصیت هویتی او دارند. البته اجتماع و فرهنگ بومی - ملی نیز در فرد اثر دارند و شخصیت او را شکل می‌دهند. عوام شخصیت عوامانه و خواص شخصیت خاص و نخبه‌گونه دارند. در فرازهای بالاتر در مورد افراد نخبه و نخبه‌گری مطالبی بیان شد. ولی باید دانست که خاص بودن و نخبه بودن در جامعه در حکم مطلوبیت شخصیت و کنش‌های فردی نیست. با آنکه کراراً بیان شده که کلیه امور نظری و کنشی افراد جامعه در شکل‌سازی جامعه دخالت دارند، ولی به واقع همه نخبگان ماهیت سازندگی و اصلاح‌گری ندارند. و بسیارند نخبگانی که در تخریب جامعه و انحراف از اصول اساسی اجتماعی - انسانی، سهم بیشتری از عوام دارند و به جهت جایگاه اجتماعی و نوع نقش هدایت‌گرایانه و راهبری جامعه، حتی تخریب و اسقاط آنها بسیط‌تر و قوی‌تر از عوام می‌باشد. نویسندگان در دیگر نوشته‌های خود از نگرش‌های موجود در جامعه مباحث زیادی مطرح نموده است، اما به واقع نگرش‌های مبارزه‌جویانه و خنثی<sup>۲</sup> ماهیت ساخت‌گرایی و تغییرسازی ندارند و افراد نخبه نیز با داشتن این نگرش و تفکر اصلاً سازنده‌گرا نامیده نمی‌شوند. ولی نگرش‌های ساخت‌سازانه هستند که در پارادایم‌سازی نظری و الگوسازی عملی در جامعه اهمیت و بازتاب موثرتری دارند. در تعامل بین توده‌گرایی و خواص‌گرایی، خواص یا نخبگانی در هدایت و ساخت جامعه یا حتی خانواده و محل کار و زندگی موثرند که نگرش‌های ساخت‌گرایانه داشته باشند و نقش نخبه‌گری خود را در هدایت و مدیریت به خوبی انجام دهند. براین اصل نخبه واقعی کسی است که ذهن فعال کاوشگر و پویانده اصلاح‌کننده داشته باشد. فرد نخبه تفاوت ماهیتی با توده‌ها دارد و ذاتاً توانایی ریزش دانش‌های مفید و ارزنده و همچنین هویت مدیریتی ساخت‌گرایانه را دارا می‌باشد.

---

۲- نویسندگان در مورد نگرش‌های موجود در جامعه، به تفصیل در دیگر نوشته‌های خود مطلب دارند.

## انسان‌های بزرگ

در این نوشته مفهوم واژه ترکیبی «انسان‌های بزرگ» این نیست که برخی از انسان‌ها از جامعه جدا هستند و شاخص‌های هویتی تک گانه و تجریدی از محیط دارند. بلکه انسان بزرگ فردی است که در عین زیست با مردم، از منظر رفتاری و اخلاقی فاصله معناداری با دیگر مردمان دارد. یعنی در عین وجود محسوس در جامعه، هویت کنشی مخصوص به خود دارد. شاید نزد خیلی‌ها «نخبه اجتماعی» همین معنای انسان بزرگ را بدهد. ولی اساساً چون سازه نخبه، تعریف مفهومی مشخص و پایداری در جامعه ندارد، لذا نمی‌توان بطور کلی نخبه را فرد بزرگ تلقی نمود. در مفهوم جاافتاده و عامی در جامعه، فرد نخبه عنوان برگزیده اجتماعی را بردوش می‌کشد و کسی است که از امتیاز توانایی، ادراک و تحلیل فراعوامی برخوردار است. ولی می‌دانیم که در واقعیت چنین نیست و نخبه اجتماعی در تفسیر میدانی جامعه، یک فرد شاخص با توانایی‌های ارزنده و شایسته نیست. و هر فرد شاخص و خاص می‌تواند نخبه تلقی شود. یعنی هر فردی که با هر صورتی و ترتیبی از میان مردم برخاسته می‌گردد و نقش راهبری و هدایت را در دست می‌گیرد. حال آنکه از نگاه نویسنده نخبه تعریفی مشخص و معلوم دارد. نویسنده فردی را نخبه می‌داند که یقیناً و قطعاً از سطح معمولی جامعه کنده شده و به سطح نخبگی یا دانایی اجتماعی رسیده باشد. بدان صورت که فهم و قوه تفکری نخبه فراتر از فهم و باورهای عمومی و سطح توده‌ای تصور می‌گردد. و نخبه اصیل کسی است که باور به ساختن و تولید دارد. یعنی ساخت، رشد و توسعه همه جانبه جامعه منظور نظر است.

ولی همانطور که قبلاً گفته شد، همه نخبگان نقش سازنده و شخصیت و منش بزرگ‌وارانه ندارند. و چه بسا بسیاری از نخبگان، همان ماهیت عوامانه دارند و بنابر دلایلی همچون؛ سوءاستفاده، فریب، شانس، فهم پایین مردم، رابطه‌های شخصی و ارتباطات فامیلی به سطح نخبگی منتقل شده‌اند. این نوع نخبگان فهم و درکی همسطح با عوام دارند و صرفاً به جهاتی خاص در نقش فرد شاخص و برجسته جای گرفته‌اند. خیلی از رهبران جنگ طلب و عوام‌فریب از این دست نخبگان بودند. آنان در عین برجستگی اجتماعی و شاخص بودن، در آتش زدن و خرابکاری بی بدیل بودند. بسیاری از پادشاهان و حاکمان که نقش رهبری جامعه خود را داشتند و نخبه جامعه خویش محسوب می‌شدند، در تخریب بسترهای نظام کشوری و بومی - ملی خود بسیار تاثیر گذار بودند. حتی باید گفت که در پس اقدامات همین سلاطین و رهبران بوده که خیلی از جوامع امروزی به واپسگرایی و عقب افتادگی روی کرده‌اند و یا حتی خیلی تمدن‌های قدیمی نابود شده‌اند. این نوع رهبران امروز نیز وجود دارند و بسیاری از رهبران اجتماعی که در افول و سقوط جامعه خود از تمامی مردم عامی سهم بیشتری دارند. هرچند این افراد برجسته و نخبه اجتماعی محسوب می‌گردند، ولی بدون تردید شخصیت سازندگی و اصلاح‌گری ندارند. چراکه دقیقاً نقش تخریب‌گری و انهدام اجتماعی دارند. ولی نخبه واقعی اجتماعی فردی است که توانش‌های والا و مخصوص به خود دارد. نخبه اجتماعی باید مزیت‌های ویژه داشته باشد و توانایی کارآمدی و تولیدگری داشته باشد. فرد نخبه در هر دو وجه نظریه پرداز و خالق دانش و علم و یا مدیر کارآمد اجتماعی، باید از وجه «ساخت‌گرایانه» برخوردار باشد و بتواند در ساخت نظام زیست اثرگذار باشد. این اثر و نقش می‌تواند در حد اداره خانواده، مدیریت سازمان، تولید دانش مفید،

خلق علوم نوین، اصلاح فرهنگ اجتماعی و هرگونه پست در مدیریت اجتماعی باشد. اینچنین است که یک فرد نخبه اجتماعی از نقش ویژه و از نوعی اثرگذاری خاص برخوردار می‌شود. بدین معنا که نخبه ساخت‌گرا می‌سازد و نخبه تخریب‌گر نابود می‌کند. این اصلی تعمیم‌پذیر در کلیه جوامع بوده و از این دست نخبگان خوب و بد زیاد داریم. نخبه واقعی سبب پیشرفت و رونق اجتماعی می‌شود و برعکس نخبه قلابی و نابکار، سبب آزار و اذیت مردم، هز منابع ملی و عامل پسرفت و سکون اجتماعی می‌گردد.

بسیار در جوامع گوناگون دیده‌ایم که افرادی با اقدامات عوامفریبانه و ناپسند، توده‌های مردمی را به دنبال خود می‌کشاند و از این راه‌کرد به امیال نادرست خود می‌رسند. این گونه نخبگان حکم همان تخریب‌گران و نابودکنندگان جامعه هستند. آنان با فریب مردم و با ریزش هیجان‌های کاذب و پخش موضوعات احساسی، مردم را به میدان تخریب‌گری اجتماعی رهنمون و هدایت می‌نمایند. لذا باید بیان نمود که نخبه واقعی و اصولی در اجتماع کسی است که در ساخت پایانه‌های اجتماعی جامعه و رشد و توسعه جامعه دخالت داشته باشد. و این افراد نخبه هستند که بزرگ شمارش می‌گردند. بزرگانی که بزرگ و باز فکر می‌کنند و از محدودگری و ممنوعیت سازی بسترهای زیست بشری اجتناب می‌کنند. این بزرگان هستند که نقشی متمایز و ممتاز در جامعه ایفا می‌کنند و در ساخت ابعاد جامعه دخالت موثر دارند.

## انسان‌های بزرگ کنش‌های بزرگ واران دارند

اینکه افراد شاخص جامعه چه جایگاه و نقشی در جامعه دارند، رویکردی از وجه اجتماعی آنان در بعدی از اجتماع زیستی است. اما زندگی شخصی و تعاملات فردی آنان در ارتباط با دیگران و دیگر امور شخصی، موضوعی فردی و کمی فاصله‌دار از موضوعات و مفاهیم اجتماعی است. این وجه رویکردی فرد در جامعه، مقوله‌ای شخصی بوده و موضوعی جدای از موضوعات صرفاً اجتماعی است. در این وضعیت کنش‌های شخصیتی فرد اهمیت دارند و اساس شخصیت فردی هر فرد نمود بارزتری پیدا می‌کنند. پس اینکه یک فرد چه اخلاقی دارد، چگونه رفتار می‌کند و اینکه شخصیت شخصی فرد چه کیفیتی دارد، موضوعات و اموری شخصی هستند. و این هویت شخصی فرد است که موضوع مورد بحث در این نوشته بوده و مراتب شخصیتی فرد است که در بوته نقد و بررسی قرار گرفته و اساس طراحی بنیادی در این نوشته می‌باشد. این همان موضوعی است که نشانه از بزرگی یا کوچکی فرد می‌باشد و در مطالعه پیش رو مقرر به مذاقه است. این بعد از هر فرد است که اساس طراحی شخصیت فردی و ارتباط یک فرد با جامعه شمرده می‌گردد و هویت واقعی و یقینی یک شخص را نشان می‌دهد. و بر این مبنا است که پیوستار شخصیتی فرد از دنائت تا والایی ترسیم می‌گردد. برای فهم بیشتر و بهتر موضوع لازم است مطالبی در مورد فرق بین خواص و عوام (توده) مطرح شود.

بیشتر مردم که توده نامیده می‌گردند، تقریباً وضعیت و نقش یکسان در جامعه دارند و شباهت‌های زیادی نسبت به هم دارند. توده‌های مردمی در کلیت یکگونه هستند و در فرایندهای زیستی نیز در کانال تکراره و یکسان قرار گرفته و معمولاً یکسان عمل می‌کنند. بنابراین در تلاقی نقش‌های اجتماعی و جامعه‌پذیری یکدیگر را بهتر درک نموده و به راحتی با

یکدیگر بر می‌خورند. این فهم‌پذیری اجتماعی و نقش‌پذیری جمعی یکسان برای توده‌های مردمی، همان علتی است که سبب همسانی و همگامی مردمان می‌گردد و توده‌ها نیز به خوبی و راحتی همدیگر را درک و فهم می‌کنند. اما در میان همین اجتماع، آنانی که فرق دارند و شخصیتی مستقل از توده‌گرایی دارند، خواص اجتماعی شمرده می‌گردند و رفتارهایی خارج از قاعده و مرسوم دارند. به حدی که همانند عوام به آسودگی در جامعه و فرهنگ موجود حل نمی‌گردند و قابلیت حفظ خود در برابر امواج عوام زدگی را دارا می‌گردند و به خوبی در برابر هجمه‌های توده‌گرایی مقاومت می‌کنند. اینان افرادی هستند که اساس شخصیت فردی خویش را هیچگاه فراموش نمی‌کنند. یعنی اینکه بر امواج قاعده شده در جامعه چه خوب و چه بد سوار نمی‌شوند و خودشان شخصیت مجرد از جامعه دارند و فردی با شخصیت ممتاز و متمایز محسوب می‌گردند. آنان افرادی هستند که ضمن اینکه بر موج سوار نمی‌گردند. بلکه پتانسیل وجودی ایجاد موج دارند. نخبه واقعی و شخص بزرگ اجتماعی همان کسی است که نوین سازی می‌کند و امواج جدید را بر جامعه می‌ریزد. اینان حافظ و پاینده نظام زیست و منزلت انسانیت در جامعه هستند. با سواری بر امواج بر اصالت انسانیت خراب نمی‌شوند و یکتا برای جامعه سالم و نیک می‌کوشند. بی شک این افراد بزرگ منش، از نقش انسانی خود در جامعه خارج نمی‌گردند و اساس «انسانیت اجتماعی» خود را پایش می‌نمایند. چرا که عوام چون عوام هستند و عوامانه فکر می‌کنند و تفکر مستقل ندارند، به راحتی بر امواج طراحی شده از طرف برخی نخبگان قلابی غالب و قدرتمند سیاسی سوار می‌گردند و بر اساس خواست و نظر غالبان سیاسی - اجتماعی است که دنباله روی می‌کنند. اما خواص مورد بحث ما در این نوشته، در این جرگه توده واری جای نمی‌گیرند و از شخصیت متمایز برخوردار می‌باشند و به سادگی مقهور سیاست سازی غالبان قدرتمند و تحت فرهنگ غالب آنان قرار نمی‌گیرند.

و چون از دیگران فاصله می‌گیرند و در بسترهای جداگانه قرار دارند، لذا توده وار نیستند و شخصیت واحد و یگانه دارند. در تحلیل عینی و استدلالی، از آن جهت که این افراد دارای شخصیت روانی - ذهنی ویژه هستند، پس کنش‌های اخلاقی و رفتاری مخصوص به خود دارند و مطلقاً در شبکه عوام زدگی جای نگرفته و واجد ماهیت توده‌ای نمی‌گردند. مضافاً آنکه اینگونه افراد همانطور که در جامعه شاخص هستند، بلکه در حوزه‌های محلی، قومی و خانوادگی نیز همین وضعیت را دارا هستند و نقشی فرای دیگر افراد در محیط دارند. این افراد به جهت همین شاخص‌های رفتاری و اخلاقی و شخصیت ذهنی - روانی که دارند، مسئولیت و تعهدی فراتر از توده در برابر جامعه، قوم و خانواده و دیگران دارند. ولی در زمانه‌های لازم و ناچاری، به درستی از میدان توده‌گری و از مردم فاصله‌دار می‌شوند و قاعدتاً راحت به احساس تنهایی می‌رسند. بدتر آنکه در بسیاری موارد حتی این افراد از طرف مردم فهمیده و درک نمی‌گردند و این تنهایی و انزوا، دایره و گستره وسیع‌تری نیز می‌یابد. بیشتر این قاعده بدین دلیل است که انسان‌های بزرگ کارهای بزرگ می‌کنند و انسان‌های کوچک کارهای کوچک می‌کنند. یعنی کنش‌های رفتاری و اخلاقی این دو نمونه انسان، همگرا و همسان نیستند و در برخی مقولات نیز متغییر و متضاد می‌باشند. برای آنکه شخصیت جوهری انسان بزرگ به خوبی ترسیم گردد به چند شاخصه این افراد و نوع رفتارهای کنشی آنان اشاره می‌گردد:

- توانایی تولید نظریه و سازه‌های دانشی و ساخت و ایجاد الگوهای الزاماتی در هنگامه‌های لازم دارد
- با تفکر آزاداندیشی و خلق تبیین و تفسیر واقع بینانه و ساخت‌گرا، برای داراگشتن اراده برای اخذ تصمیمات بزرگ و ساختار شکن می‌کوشد
- به جهت اعتقاد به مردم پذیری واقعی و سالاری مردم، از نگرش انحصارطلبی و محدودسازی بهره نبرده و بسترهای جامعه را به آزادی همه سویه سوق می‌دهد
- باور قلبی و عملی به نوپذیری و نوگرایی، زیباپذیری و زیباسازی، دیگرپذیری و دگرش در همه عرصه‌ها دارد
- پاسخگوبودن، مسئولیت‌پذیری و تعهد در امور اجتماعی- شغلی و همچنین داشتن اعتماد و باور به مردم و نخبگان جامعه از امتیازات نظری او هستند
- نگاه یکسان به همه مردم دارد و با هرگونه خط کشی بین مردم و مرزبندی اجتماعی مخالف است
- تنوع‌بینی، بینش پویا، دید وسیع، تسامح و تساهل، نگاه منصفانه، حرمت به مردم، دلسوزی و گذشت از منافع شخصی؛ از صفات برجسته او هستند
- با توجه به دانایی و هوشمندی فردی و توانش استدلال و استنتاج در قضایای پیش رو، توانایی حل مسئله در کلیه بزنگاه‌ها را در چنته دارد
- به قطع و یقین دانش و علم مکفی در امور تخصصی- حرفه‌ای داشته و با قابلیت‌های برنامه‌ریزی، راهبری و ساختارریزی، راهکردهای تحول اجتماعی را به درستی شناخته و به تنظیم همه جانبه جامعه تسلط دارد
- هیچگاه بر امواج احساسی و هیجانی عوامانه در جامعه سوار نمی‌گردد و چارچوب دیدگاهی او در کانال عقلانیت منطقی قرار دارد. و به همین جهت است که به سادگی به انزوای اجتماعی می‌گراید (یعنی خطی جدای از مردم)
- در عین حضور در میان مردم و با مردم، ولی چون با مردم جورفکری نمی‌گردد و فاصله فکری با مردم دارد، لذا به آسانی به تنهایی، احساس جدایی، یگانگی و بیگانگی راه پیدا می‌کند

این تنهایی و جدابودن همان دردی است که مفهوم فاصله از توده‌ها داشته و اختصاص به خواص و انسان‌های بزرگ دارد. و هرچند انسان‌های بزرگ در عوام زدگی حل نمی‌شوند و از سوی توده‌ها به انزوا و حتی طرد کشیده می‌گردند، اما به دلیل حس مسئولیت و درک نقش خود در جامعه، هیچگاه به مردم و هویت فرهنگی و اجتماعی بوم خود پشت نمی‌کنند. اینکه جامعه پذیری مطلق ندارند و به سادگی در جمع همگانی بر نمی‌خورند. ولی به واقع مردم پذیری بالایی دارند و مردم را به خوبی درک می‌کنند. چراکه می‌دانند مردم عوامند و توده‌ها به آسانی در سیر خطا گرفتار می‌شوند. به همین منظور اجبار دارند که به جهت ویژگی شخصیتی و مسئولیت اجتماعی، در همه حال و با نبود همراهی از سوی مردم، بار جامعه و خانواده خویش را به تنهایی بردوش کشند تا شاید بتوانند در تغییر و ساخت جامعه و خانواده خود دخالت موثر هر چند کوچک داشته باشند. اما به واقع «تنهایی و درک نشدن از سوی مردم بزرگترین درد انسان‌های بزرگ است».